

دستور کار کنگره:

- 1- بررسی سند سیاسی - سند پیشنهادی کمیسیون سیاسی
- 2- بررسی گزارش عملکرد کمیته مرکزی، نهادها و ارگانهای تشکیلاتی
- 3- بررسی گزارش کمیسیون مرکزی نظارت و رسیدگی به شکایات

سند سیاسی مصوب کنگره ۱۳ سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

اوضاع سیاسی و وظائف ما

نگاهی به اوضاع بین المللی

در بررسی سال گذشته و دوره کنونی نشانه های هر چه بیشتری دیده می شود که حاکی از آن است که وضعیت تازه ای در مسیر مبارزه جنبش ما علیه سرمایه داری در حال تکوین است. این وضعیت ظرفیتهای متفاوت و متناقضی را در درون خود حمل می کند که چگونگی و توان جنبش برای برخورد با این ظرفیتهای، فراز و فرود مبارزه را رقم می زند. مردم ایران در این سال روگردانی خود را از ارتجاع و نظام سیاسی استبداد مذهبی به نحو بارزتری در آخرین نمایش انتخاباتی نشان دادند. حرکتهای اعتراضی و تداوم مبارزه جنبشهای اجتماعی علیرغم همه سرکوبها نشان داد که این مبارزه برای رهائی بر بستر تکوین وضعیت تازه مبارزه طبقاتی جهانی و منطقه ای سمت و سوی خاص خود را می یابد.

نگاهی گذرا به مسیر عمومی مبارزه و آنچه در مبارزه با برنامه نئو لیبرالی سرمایه در جریان است به دریافت بهتر از چگونگی تکوین وضعیت تازه کمک می کند.

لغو " برتون وودز" در سال ۱۹۷۱ و جریان دلارهای نفتی به بانک های آمریکایی پس از بحران نفتی ۱۹۷۳ شرایط را برای عروج سرمایه مالی فراهم آورد. نئولیبرالیسم به عنوان رویای فکری این سرمایه مالی جهانی و برای غلبه بر مبارزات طبقاتی - توده ای سال های ۶۰ و ۷۰ قرن گذشته، به ایدئولوژی حاکم در پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری بدل شد و پس از سقوط بلوک شوروی سابق و گشایش سرزمین های جدید به روی آن، سرعت هرچه بیشتری یافت. از ۱۹۹۰ به بعد صف طولانی کشورهای ۵ قاره جهان برای اجرای نسخه های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول جهت پیوستن به این برنامه به پاره ای از کشورهای آمریکای لاتین و آسیا و آفریقای جنوبی اضافه شد که از دهه ۸۰ این برنامه را به اجرا گذاشته بودند. فضای سیاسی دهه ۸۰ و به ویژه دهه ۹۰ را همان شعار معروف تاچر، یعنی " هیچ بدیل دیگری وجود ندارد " پوشانده بود و گفتمان نئو لیبرالی حاکمیت داشت و " مذهب سرمایه و پول" به اوج خود رسیده بود.

در آمریکا بعد از ۱۲ سال دوره ریگان و بوش پدر و پیشروی اقتصاد نئو لیبرالی، حزب دمکرات با " بیل کلینتون " بر سرکار آمد تا همان مسیر را پی گرفته و گسترش دهد. " نفتا" (پیمان تجارت آزاد آمریکای شمالی) و گسترش این سیاست در آمریکای مرکزی و جنوبی طراحی شد، برنامه های استراتژیک نظمی برای پاسخ به بحرانها ادامه یافت و زمینه تجاوز به خاور میانه فراهم گشت. دخالت نظامی در بالکان و جنگ کوسوو پیش برده شد و نقش جدید ناتو تعریف شد. علیرغم ادعای " آلگور" در سمت معاونت رئیس جمهور و آنهمه هیاهوی طرفداری او از محیط زیست، اقدام عملی مهمی نشد و پیمان کیوتو به تصویب نرسید. ادامه پیش روی نئو لیبرالیسم زمینه ساز قدرت گیری و روی کار آمدن هارترین و سیاه ترین بخش راست سرمایه یعنی " نئو کانها" با جرج بوش و دارو دسته و همه سیاه کاریهای آنها در سراسر جهان شد.

اما حالا در ۲۰۰۸ روزگار دیگری است. حال و روز نئو کانها و جرج بوش که بر همه چیز سیطره داشتند چنان شده که هم حزبی های آنها هم برای حفظ خود مجبور به اعلام فاصله با آنها هستند و این همه ماجرا نیست! حزب دمکرات که دو دوره قبلی را با شعارهای معتدل در برابر بوش باخت، با چهره و پدیده ای به میدان می آید که مهمترین ویژگی خود را بیگانگی و دور بودن از دستگاه سیاسی آمریکا و طرفداری از " تغییر" می داند و آنرا برجسته میکند. اگر چه مخالفت " باراک اوباما" با جنگ عراق تاثیر مهمی در جلب نظر اکثریت بزرگ مردم آمریکا دارد که با جنگ مخالف شده اند، اما مسئله اصلی و درجه اول آمریکانیها مخالفت با برنامه های داخلی حکومت آمریکا و مبارزه با روزگار سیاهی است که پیدا کرده اند. وقتی ۷ میلیون آمریکایی هیچ نوع بیمه ای برای درمان و سلامت ندارند، وقتی که ۲۸ میلیون آمریکایی بدون جیره دولتی کمک های غذایی قادر به تامین غذای روزانه نیستند، وقتی بدهی سرانه بابت وام مسکن و اقلام مصرفی به ۵۰ هزار دلار رسیده و آنها توان باز پرداخت وامها را ندارند و بی خانمان می شوند و دیگر تحمل نمی کنند و اعتراض می کنند، زمانیکه ۸۰ هزار کارگر جنرال موتورز در این سال بزرگترین حرکت را در سه دهه اخیر به پا می کنند و تا حد زیادی از خواستههای خود را تحمیل می کنند، دوره

ای است که بخش مهمی از سرمایه مجبور به گرد آمدن به زیر پرچم " اوپاما " است ؛ و شعارهایی به میان کشیده می شوند که ظرفیت برخورد با بحران و بن بست را داشته باشند: تجدید نظر در " نفتا " ، پایان جنگ عراق، بیمه عمومی تندرستی ، ازدیاد مالیات شرکتهای بزرگ و کاهش مالیات درآمدهای متوسط به پائین ، افزایش مخارج و تعهدات دولتی. اینهمه مواردی بر خلاف جهت برنامه نئو لیبرالی است ! اوپاما برای همراهی با جوانان آمریکایی که بیش از هر زمانی در صحنه سیاسی فعال شده اند ، در مخالفت با فرهنگ و " گرایش به پول " صحبت می کند که نشان گر نیرومند شدن فرهنگ سیاسی دیگری در میان پائینی هاست و اوپاما برای رسیدن به قدرت از خصوصیات وو یژه گیهای خود برای هم سازی با آن ها بهره می گیرد . بخش های مهمی از سرمایه داری آمریکا میخواهد بوسیله اوپاما هژمونی معنوی از دست رفته آمریکا در جهان را ترمیم کند و مخالفت مردم جهان با دولت آمریکا را کاهش دهد، مخالفتی که از جنگ جهانی دوم تا کنون به بالاترین حد خود رسیده است. آمریکا میخواهد بدین وسیله امکان پیش برد سیاست های جهانخوارانه خود را بیابد.

علیرغم این که در کشورهای اروپایی نئولیبرالیسم هم چنان پیشروی می کند، ولی در برابر آن حرکت های اعتراضی چون اعتصاب لکوموتیورانان و رشد حزب چپ در آلمان مشاهده می شود.

بعد از کنار گذاشته شدن قانون اساسی نئو لیبرالی و نظامی گرایانه اتحادیه اروپا در اثر مبارزه مردم به ویژه فرانسویها و هلندیها، " قرار داد لیسبون " که برای ساماندهی اتحادیه مطرح شد با رای منفی ایرلندیها حال و روز بهتری نیافت و بحران تازه ای ایجاد شد .

در آمریکای لاتین مواضع پیش روی برنامه سرمایه جهانی بیش از گذشته نمایان شد و مسیر کنار رفتن و تعویض حکومتها زیر فشار پائینی ها در آخرین نمونه ، پاراگوئه ، تداوم یافت . این دور از واقعیت نیست اگر تحولات درون ایالات متحده را در ارتباط با موانع پیش روی برنامه سرمایه در سایر نقاط به بینیم و آنرا بازتاب مبارزه در همه جا و از جمله و به ویژه در آمریکای لاتین بدانیم .

ورود روزافزون سرمایه به بازارهای مالی آمریکا طی سه دهه گذشته منجر به رشد بادکنکی دوره ای در بخش های مختلف اقتصادی شد که آخرین آن بخش مسکن و املاک بود. نتیجه آن افزایش بی حد و امه ای مسکن و کالاهای مصرفی تا بیش از ۱۲ هزار میلیارد دلار تا سال ۲۰۰۶ و ترکیدن این بادکنک در سال گذشته و بحران مالی بود. افزایش قیمت نفت و انرژی ، کسری بودجه بیش از ۸۰۰ میلیارد دلار در بخش تجارت، هزینه کمر شکن جنگ عراق و افغانستان، رشد بی سابقه بدهی خارجی و در نتیجه همه اینها سقوط ارزش دلار، ابعاد بحران را گسترش داد و آن را به همه پهنه سرمایه داری کشاند.

مبارزه علیه بحران زیست محیطی که آمریکا تا همین روزها از زیر بار مسئولیت آن شانه خالی می کرد و آنرا به سیکلهای طبیعی ربط می داد، حتی دولت بوش را هم مجبور به واکنش کرد . اما آنچه در دستور قرار گرفت نه حرکت برای حل واقعی بلکه واکنشی بود سود جویانه و انحرافی . یکبار دیگر صدای طرفداری از انرژی هسته ای را تقویت کردند که در اثر مبارزات دهه گذشته علیه آن ضعیف شده بود و همه مرتجعان از بوش گرفته تا حاکمان اسلامی ایران جارچی فواند این انرژی خانمانسوز شدند. یا آنکه برنامه سود جویانه " سوخته های گیاهی " (اتانول) را برای جایگزینی سوخت فسیلی پیش بردند . نتیجه زیر کشت بردن زمینها برای چنین سوختی در بسیاری از کشورها و نتیجه کاهش کشت و تولید مواد غذایی و تاثیر افزایش قیمت سوخت و خشکسالی و غیره این بود که قیمت مواد غذایی به نحو بی سابقه ای افزایش یابد و علاوه بر ۹۰۰ میلیون جمعیتی که همیشه در گرسنگی به سر می بردند، تامین مواد غذایی برای بخشهای بزرگتری از مردم جهان غیر ممکن شود؛ و این محدود به کشورهای فقیر نماند بلکه در ایالات متحده تعداد کسانی که مثلاً در ایالت میشیگان بدون جیره غذایی کمکی دولتی قادر به تامین غذای خود نیستند در چند سال اخیر دو برابر شده و به بیش از ۱۰ درصد جمعیت رسیده است . این در حالی است که فروش و سود بزرگترین شرکتهای مواد کشاورزی و غذایی جهان مانند " مونسانتو " ، " کارگیل " و " موزانیک " از ۸۶ درصد تا ۱۱۳۴ درصد رشد داشته است . این بحران با مبارزه و به خیابان آمدن مردم در کشورهای مختلف پاسخ داده شد که در ایران هم شاهد آن بودیم . این گفته یکی از بومیان سرخ پوست شرکت کننده در اعتراض بین المللی در شهر رم علیه کنفرانس رم برای بحران مواد غذایی در ماه ژوئن که گفت : " سیاستگزاری غذای انسانها باید از دست شرکتهای و دولتها به دست تولید کنندگان مستقیم و خود مردم بر گردد " ، می تواند بیان رسای همه آنانی باشد که در اینمورد مبارزه کردند و می کنند.

علاوه بر همه اینها نشانه های شکست تهاجم نظامی در خاور میانه برای پیش برد طرحی مشهود تر شد که خاور میانه بزرگتر یا جدید نامیده شده که روایت آمریکا از برنامه نئو لیبرالی سرمایه جهانی بود . در این سال، در افغانستان نه تنها هیچ ثباتی پدیدار نشد حتی می توان گفت که حکومت " کارزای " در شهر کابل هم حاکمیت کامل ندارد . اما بیشتر از آن، بحران افغانستان حالا به طور عملی به درون پاکستان کشیده شده و در پاکستان بی ثباتی و بحران بی سابقه ای به وجود آمده است . ارتش پاکستان که از بدو تاسیس این کشور نقطه اتکای سنتی سیاست آمریکا در شبه قاره هند بوده، در جنگ با طالبان نه تنها کارایی لازم برای عصای دست آمریکا بودن را ندارد بلکه با

بروز نافرمانی و رفتن سربازان به صفوف طالبان ارکان آن به لرزه افتاده است. مسئله فلسطین در سال گذشته گره کورتتری شد و ابزار کارانی در دست آمریکا و اسرائیل برای پیش برد برنامه هایشان نبود. زندانی شدن میلیونی فلسطینیها در باریکه غزه آتش مبارزه به حق آنها را خاموش نکرد و از این وضعیت فقط زمینه افزایش نفوذ هر چند کوتاه مدت جریانهای ارتجاعی سیاسی اسلامی و حکومت اسلامی ایران فراهم شد. در عراق اگر چه آمریکانیها در حد محدودی توانستند شدت گیری مسیر سقوط خود را کنترل کنند و به ویژه نزدیکی روابط دستگاه ولایت فقیه با جریان شیعی حاکم در عراق و احزاب کرد حاکم را کاهش دهند بنحوی که جریان مقتدی صدر به برگی موثر در خدمت حکومت اسلامی ایران تبدیل شده است. اما این توازن هنوز چیزی نیست که حتی قادر به تحمیل قرار داد امنیتی سیاسی به دولت عراق برای حفظ دائمی پایگاههای آمریکا در عراق به ترتیبی شوند که می خواهند. بحران در لبنان و تجدید آرایش نیروهای سیاسی آن که بخشی از توازن عمومی جنگ آمریکانیها و هم چنین اروپاییها در خاور میانه است اگر چه با ابتکار و سردمدارای متحدین اصلی آمریکا و اروپا (کنفرانس قطر) به نقطه تعادل رسید اما متحد حکومت اسلامی یعنی حزب الله، تاثیر گذاری خود را حفظ کرده است. مجموعه این فعل و انفعالات موقعیت نامناسبی را برای آمریکا نشان می دهد. بهمین دلیل آمریکا در رابطه با قدرت اصلی رقیب در خاور میانه یعنی حکومت اسلامی ایران خطوط اصلی همان برنامه کمیسیون همیلتون - بیکر را دنبال می کند تا با ایجاد توازن مناسب و رسیدن به نقطه تعادل، از طریق فشار سیاسی و ایجاد بلوکی از کشورهای عرب و منزوی کردن حکومت اسلامی، کاهش نفوذ آن در منطقه و فشار اقتصادی و غیره، نوعی از ارتباط و مناسبات با حکومت اسلامی بوجود آید که تعادل نیروهای منطقه ای بهم نخورده و در کنترل آمریکا باشد. فشار در مورد برنامه هسته ای حکومت اسلامی یکی از اصلی ترین زمینه های پیش برد این سیاست است چرا که هم با منافع و نگرانیهای اسرائیل منطبق است و هم می تواند متحدان بین المللی زیادی را گرد آورد. در ماههای پایانی حکومت بوش علاوه بر همه چیز بالا بردن فشار در این زمینه مطرح است چرا که با حساسیت و نگرانیهای مربوط به امنیت سر و کار دارد. این نقطه اتکا و تاکید کاندید جمهوریخواهان برای ریاست جمهوری آینده است. علیرغم همه این سیاست ها هنوز خطر حمله نظامی به ایران منتفی نشده است و تهدید نظامی و تحریم های اقتصادی (که فشار زیادی آورده و حکومت اسلامی به برکت گران شدن قیمت نفت خود را سر پا نگه داشته) هنوز دستاویز دستگاه ولایت برای بالا بردن فشار سرکوب جهت کنترل مردمی است که بدلیل فلاکت به جان آمده اند.

اگر چه سایه امپریالیسم و ارتجاع منطقه بر خاور میانه سنگینی می کند اما نشانه های بن بست هر دو قطب دیده می شود، پتانسیل مبارزاتی نیروها و جنبشهای اجتماعی که به دنبال رهانی واقعی و علیه هر دو قطب اند، در نقاطی مانند ایران، ترکیه، مصر و تا حدودی عراق به جریان افتاده است، که در این دوره مشهود بود.

از جمع بندی آنچه که آمد می توان دریافت که برنامه نئو لیبرالی سرمایه جهانی به نحوی که مورد انتظار آنان بود پیش نرفته و نمی رود، امری که تاثیرات خود را در تعادل مبارزاتی می گذارد. البته این بدان معنا نیست که برنامه نئو لیبرالی متوقف شده است بلکه سرعت پیشروی آن در مقایسه با دهه گذشته کندتر شده است. حتی میتوان گفت که این برنامه در پاره ای از نقاط تازه شروع شده و در بعضی مناطق مانند اروپای شرقی با سرعت زیادی ادامه دارد. این کندتر شدن یک دست آورد است که می تواند به عنوان مرحله ای از بحران به افزایش نیروی پیشروی و تقویت و گسترش مبارزه رادیکال علیه مناسبات سرمایه داری بیانجامد. در عین حال روی آوری سرمایه به حدی از رفرمها می تواند رفرمیسم را در بخشهایی از جنبش تقویت کرده و باعث روی آوری و جذب آنها در نهادهای دولتی شود. در پاره ای از نقاط ظرفیت پیشروی راست افراطی تاحدی با شعار های سوسیال فاشیستی در این وضعیت تازه هنوز مطرح است. هم چنان است امکان رشد بیشتر نیروهای مرتجع سیاسی اسلامی در مناطقی از خاور میانه. اما در وضعیت مشخص ایران به ویژه در پرتو مبارزات و تحولات سال گذشته هم می توان گذر و عبور از بعضی از این حالتها را شاهد بود و به ظرفیتهای زیاد پیش روی مبارزه علیه سرمایه داری رسید.

نگاهی به اوضاع ایران

در ایران به دلیل شرایط بعد از انقلاب ۵۷، برنامه نئو لیبرالی با تاخیر زمانی نسبت به سایر نقاط و با افت و خیز به جریان افتاد و از 4 سال پیش فشار دستگاه حاکمه برای سرعت دادن به پیشروی آن اوج گرفت. آنها این برنامه را در اقتصاد سرمایه داری دولتی به گل نشسته و بکمک دستگاه استبدادی اسلامی منفوری بیش می برند که در کشاکش مبارزه با نیروی کار و مردمی رام نشدنی همیشه شعارهای سوسیال فاشیستی و سرکوب را تجربه کرده و حالا هم می کند. چنانکه با بهره گیری از موضوع تهدید خارجی و برای کنترل مبارزه جنبش های اجتماعی هم سطح سرکوب را به بالاترین حد خود در سالهای اخیر رساندند و هم شعارهای معیشتی و آوردن " نان " با پول نفت را به خدمت گرفتند. بخش خصوصی سرمایه داری هم که رشد فزاینده ای پیدا کرد حاصلی بهتر از همپالکی اش در سایر نقاط جهان برای زندگی مردم نداشت. نتیجه همه اقدامات نظم حاکم در این سال جز فلاکت و خشم بی حد اکثریت بزرگ جمعیت و در عین حال تلاش های حکومتی نبود که پاسخ خود را هم در واکنش عمومی یافت. وقتی به روایت رژیم کمتر از 30 درصد و جدید حق رای در تهران و شهرهای بزرگ در " انتخابات " شرکت می کنند چیزی نیست جز آنکه اکثریت بزرگ می گویند امید هیچ تغییری در وضعیت از طریق این حکومت را ندارند و به عبارتی خواست سرنگونی آن را بیان می کنند. وقتی شاهد حرکت های اعتراضی هستیم و اشکالی از اعتراض به فلاکت را تجربه می

کنم که بخشا ابعاد آن به مبارزات درون شهری کشیده می شود، پوچی " شعارهای عدالت خواهی احمدی نژاد" برملا می شود. مبارزه ای که در این سال ابعاد تازه ای پیدا کرد پاسخ مناسبی هم به سرکوبی است که با بهره گیری از تنشها در روابط خارجی تشدید شد. می توان بر آن بود که این مبارزه با تداوم خصلتهای خود که در چالش با استبداد مذهبی پرورده شده و قید و شرط بر آزادی را تحمل نمی کند، قادر است ظرفیتهای تازه ی وضعیت کنونی برای جلوگیری از برنامه های نئو لیبرالی و پیشروی مبارزه علیه سرمایه داری را به وجود آورد. تلاش در این راستا دربررسی مبارزات جنبشهای اجتماعی در سال گذشته کم و بیش دیده می شود.

جنبش کارگران و زحمتکشان

جنبش کارگران و زحمتکشان در این سال از هر نظر حرکتی قابل توجهی داشت. بخشهای مختلف، چه مزد و حقوق بگیران رسمی و چه غیر رسمی و بیکاران و غیره به اشکال مختلف و در سطوح متفاوت در اعتراض به فلاکت فعال بودند. با فشاری بر حق داشتن تشکلهای مستقل از سوی مزد و حقوق بگیران رسمی وسعت بیشتر داشت روال اعتراض به مقررات کار و دستمزد هم به همین سان بود. علاوه بر همه اینها موج اعلام همبستگی بخشهای مختلف از یکدیگر و هم چنین همبستگی و پشتیبانی از جنبشهای اجتماعی دیگر، زنان و دانشجویان، در مقابله با سرکوب حکومتی و آزادی کشی به سطح بالا تر ی رسید. اگر چه سرکوب حکومتی فعالیت پاره ای از تشکلهای اعلام شده کارگری مانند سندیکای شرکت واحد را کاهش داد، اما تداوم و گسترش مبارزه و اعتراض و مقاومت به اشکال متفاوت خبر از عدم موفقیت سرکوب می دهد. این سال چه از نظر تداوم و چه به لحاظ گسترش پایه ای و توده ای بودن حرکتها و چه از جنبه طرح خواستها و برخورد با سیاستهای عمومی سرمایه داری و حکومت اسلامی آن، فرازهای تازه ای داشت. یکی از برجسته ترین نمونه ها، مبارزه چند ماهه کارگران نیشکر هفت تپه است. همبستگی وسیع کارکنان این موسسه و شرکت تقریباً همگانی آنها، خستگی ناپذیری و جسارت برخورد با انواع سرکوب و مقاومت در برابر آن، متکی نبودن به معدودی چهره شناخته شده و فعال کارگری و استفاده از انواع اشکال مبارزه و حرکت جمعی، گسترش مبارزه از محیط کار به محیط های شهری و عمومی و تظاهرات خیابانی و تحصن و جلب حمایت سایر مردم زحمتکش، به کارگیری تاکتیکهای رایج راه بندان که با اختلال در سیستم حمل و نقل تاثیر مبارزه را وسیع تر می کند، پیگیری خواست تشکل مستقل، جمع آوری امضا، تشکیل اتحادیه مستقل کارگری، بی اعتبار کردن مدیریت و حراست و در افتادن با کنترل سیاسی حکومتی؛ و بیش از آن در افتادن با سیاست اقتصادی نئو لیبرالی سرمایه داری در این مورد یعنی واردات شکر ارزان و به رکود کشاندن صنایع نیشکر، همگی نشان از این فراز است.

در زمانی که بخشهای دیگری از مزد و حقوق بگیران که تجمع چندانی هم در یک محیط کار مشخص ندارند، مانند معلمان، گسترش یافته اند و هم چنین در شرایطی که شیوه های استبدادی و تهدید رایج است کشیده شدن مبارزه از محیط کار به محیط های شهری که روندی رشد یابنده در همه جهان دارد، اهمیت محیط های عمومی را در شرایطی نشان می دهد که سرمایه داران خود خواهان تعطیل بسیاری از موسسات اند و بر کار آئی آن تاکید می گذارند. در مبارزه در محیط های عمومی با در میان گذاشتن مسائل، حمایت بخشهای دیگر جلب می شود و همبستگی رشد می کند.

گسترش مبارزه به محیط های عمومی و شهری که با افزایش فلاکت و فشار سیاسی حکومت باز هم بیشتر خواهد شد، توجه به اشکال متنوع دیگری از سازمانیابی را ضروری می سازد. (۱)

جنبش زنان

جنبش زنان در این دوره علیرغم شدیدترین بگیر و به بندها از نفس نیافتاد. مداومت و پیگیری زنان برای خواسته های خود و حقوق برابر مثال زدنی است. اگر چه خواستهایی که به صورت رسمی اعلام می شود با بیان ریشه ای نابرابری فاصله دارد و اگر چه هنوز توده های وسیع به ویژه محرومترین زنان به چشم نمی آیند، اما " مسئله زنان" یکی از ریشه ای ترین و رادیکال ترین مسائل جامعه طبقاتی سرمایه داری و مبارزه بر سر آن از اصلی ترین مبارزات برای برابری انسانی است و به ویژه در یک جامعه تحت سیطره آپارتاید رسمی جنسی هر نوع مبارزه در این راه با رادیکالیسم در هم تنیده است. این مبارزه در مقام جانانه دخترانی نمایان بود که چماقهای نیروی امنیت اجتماعی را برسرو صورت خود تحمل کردند و زن وارانه ایستادند تا آنکه خواستهها و مطالبات را به شیوایی بیان کرده، نوشتند و یا فریاد کردند و بیشتر از آن، با به کارگیری شیوه ها و روشهایی فعالیت کردند که خود حامل جوهر برابری طلبانه و تقویت کننده کنش گری به جای کنش پذیری است و در درگیریهای همیشگی آنان که با همین شیوه های بحث در باره مسائل زنان و مبارزه برای برابری را در میان زنان و لایه های مختلف آن به گونه ای فعال به جریان انداختند.

ویژه گی جنبش زنان ایران که بر درهم تنیدگی مبارزات اجتماعی گوناگون برای برابری تاکید دارند، باز هم برجسته بود. شیوه ها و روشهایی که زنان برای فعالیت خود به کار می گیرند و مناسبات جمعی و مبارزاتی خود را بر آن مینا می سازند و بر تنوع تاکید دارند، همه نشانه هایی از عمل به شعار " دنیای دیگری ممکن است " می باشد، که در این سال با چالشهایی روبرو شد. (۲)

جنبش دانشجویی

جنبش دانشجویی و مبارزات آن در این سال نشاندهنده همان ظرفیت های تازه مبارزه بود و قدرت آنرا به نمایش گذاشت و می توان از آن به عنوان نقطه ی عطفی در این جنبش نام برد. از مبارزات ۱۶ آذر ۸۶ و واکنش تند دستگاه ولایت که با دستپاچگی در صدد بر آمد تا باصطلاح بساط مقاومت و مبارزه چپ ها را جمع کند تا مبارزات وسیع دانشگاه شیراز و تبریز و تربیت معلم و زنجان و بسیار شهرهای کوچک و بزرگ دیگر بستر پیشروی سیاست پادگانی کردن دانشگاه را به چالش کشید و تداوم مبارزه و گسترش آن خواسته های دانشجویان را تحمیل کرد. هم چنین مبارزه مستقیم دانشجویان با موازات فساد همزاد استبداد، رژیم را در سرکوب دانشجویان با مشکلات زیادی مواجه ساخت. این در حالی بود که لیبرالها و اصلاح طلبان گوناگون، در داخل و خارج، که در مقابل فشار دستگاه ولایت قافیه را باخته، از حکومت اخراج و وارفته و خاموش شده بودند، جنبش دانشجویی را هم به کیش خود می پنداشتند و برای آن عزا داری می کردند. این سال و بر آمد پرفوت این جنبش نه تنها این کرخت شده ها را هم شوکه کرد بلکه چپ های سابق را هم به تکاپو انداخت.

صدای چپ در دانشگاه علیرغم همه ضعف ها و مشکلات اعلام کرد که دیگر گفتن لیبرالی و نئو لیبرالی نمی تواند یک تازی کند، همانطور که جوانان اروپایی و آمریکایی و لاتینی ها و آفریقایی ها و آسیایی ها اعلام کرده اند. و این صدا به واقع تاثیر عمیقی در آرایش سیاسی جامعه گذاشت و گرایشهای دیگر جنبش دانشجویی را هم به حرکت واداشت. این صدایی بود که اعلام کرد برای خود تعیین کنندگی انسانی در برابر ارا ده سرمایه که از هر طریقی که بخواهد اعمال شود، چه از طریق سیاست نظامی گرانه و وحشیانه بوش و دار و دسته و چه سرکوب دستگاه حکومتی ولایت فقیه و چه از راه "سیاست نرم" دیگر بخشهای سرمایه، می ایستد و چنین هم کرد.

جنبش دانشجویی همان طور که در مسیر تکنونی از تجارب خود آموخته و پیش آمده و به اهمیت حرکت مسنقل خود دست یافته و در عین حال به حیاتی بودن همراهی و همبستگی با دیگر جنبشهای اجتماعی رسیده و به آن عمل می کند، از تجارب این دوره خود نیز می آموزد و جلو می رود. فعالان جنبش دانشجویی همانگونه که سیاست انحرافی "ابزاری" بخشهایی از جنبش در دوره های گذشته را نفی کردند در گذار از دیگر پیچ و خم ها هم بیشتر در می یابند که حرکت با وسیع ترین توده دانشجویی که دخالتگر باشد و بر پای خود بایستد و با مغز خود فکر کند و با دست خود بگیرد، آینده را روشن می کند.

جنبش ملی

در مناطق ملی و در مقابله با فعالیت مردم این مناطق برای حقوق خود شاهد بالاترین حد سرکوبگری حکومت و تکرار احکام اعدام و زندان بودیم. دستگاه ولایت کمترین حد تحمل خود را در این مناطق نمایش داد و آن چه در توان داشت به کار برد تا آنها را تحت کنترل داشته باشد. امری که در پاره ای مناطق مرزی مانند بلوچستان و کردستان موفقیت آمیز نبود. هر چه فشار حکومت و نقض حقوق مردم ملیتهای ایران بیشتر شد، خواست آنها عمیق تر گشت. اگر چه فعالیتهای علنی کاهش داشت و رژیم جلوی مراسمی را گرفت که به ویژه در آذربایجان برگزار می شد، اما خواستها به اشکال مختلف و در مراسم دیگر مثل محیط های دانشجویی فریاد شد. فشار حکومتی امکان رشد جریانهای انحرافی ناسیونالیستی را بیشتر کرد، در عین حال پشتیبانی و اعلام همبستگی جنبشهای اجتماعی با مردم مناطق ملی، روند همبستگی انسانی را در جامعه تقویت کرد که تاثیر آن در فضای حرکتی جریانهای سیاسی فرهنگی مردم مناطق ملی مشهود بود.

سیاست سرکوب حکومت اسلامی در مناطق کردنشین که از دیر باز، با افت و خیزها، با دولت ترکیه هم سو بود در این سال به هماهنگی جدیدی رسید و همکاری آنها تقویت شد اما هنوز به اهداف خود نرسیده اند و تا رسیدن وضعیت عراق به نقطه نسبی ثبات و شکل گیری تعادل مجدد و رابطه معین با آمریکا، که در مناطق مرزی ایران تلاش می کند از برخی سازمانهای مسلح ملی در جهت اهداف خود بهره برداری کند، اهداف نظامی آنها دست یافتنی نیست. چنین وضعیتی در مناطق مرزی پاکستان هم کم و بیش حاکم است. پاکستان اگر بخواهد هم به دلایل مختلف قادر به همکاری مناسب با حکومت اسلامی نیست و بهمین دلیل مناطق مرزی بلوچستان تقریباً از کنترل ولایت و فقیه خارج شده است و دستگاه ولایت برای پیشبرد کار خود فقط به سرکوب و فشار نظامی بی حد به مردم بلوچ متکی است و کینه مذهبی و قومی را تشدید می کند.

ابوزیسیون

بخش مهمی از احزاب و گروههای سیاسی کردستان که تحولات کردستان عراق بعد از تجاوز آمریکا به خاور میانه، با این تحولات هم سو شده و در کنار آمریکا قرار گرفتند، با سیری که گذشته است امیدهای خود را کم رنگ دیده و بهمین دلیل نشانه های از بحران را در این سال نمایان کردند. چنین هم بود سرنوشت راست سلطنت طلب و همه آن

نیروهایی که دل به آمریکا بسته بودند. اینها به اتاق انتظار برگشته اند تا نتیجه انتخابات آمریکا چه شود و چه سرنوشتی را برای آنها اعلام کند. دیگر بخشهای راست رسمی شامل انواع اصلاح طلبان و لیبرالهای داخل و خارج کشور چشم از تحولات درون حکومت برداشته بر عکس حریص تر شده و به انتظار انتخابات ریاست جمهوری دهم نشسته اند تا بلکه با یک " خاتمی " و یا یک نماینده رفسنجانی و یا هر امامزاده دیگری حتی " قالیباف رضا خان " از شر احمدی نژاد خلاص شوند.

احزاب و گروههای رسمی چپ هم اغلب چیزی در حد ظرفیتهای کنونی برای مبارزه علیه سرمایه نشان ندادند چرا که از بیماری نگرش ابزاری به جنبشهای اجتماعی و توده ای طبقاتی دست برداشته و از فرقه گرایی هم رها نشده اند. اما نیروهای چپ در داخل کشور از هر نظر فعال بوده و ظرفیت هم گرایی را هم نمایش دادند و با توجه به چشم انداز حرکت در جنبشهای اجتماعی زمینه گسترده ای برای زندگی پیشرونده دارند.

حکومت اسلامی علیرغم همه تعادلهایی که در سطح منطقه ای و خارجی آن شکل می گیرد، به شدیدترین درگیریهای درونی در حد حذف و تصفیه های مهم یکدیگر رسیده است. تنشهای درونی آنها که بر خلاف ادعاهای تبلیغاتی اصلاح طلبان بعد از اخراج از حکومت، مبنی بر یکدست شدن حکومت، قابل رویت هم بود به درگیری گرگهای گرسنه شبیه شده است. احمدی نژاد و کادرهای نسل دومی دستگاه ولایت و جوانان آنها می خواهند زیر شعار " عدالت و آرمان خواهی " همه چیز را بگیرند و بی محابا به " شیوخ " و " بزرگان " می تازند. شیوخ و بزرگان البته دست بسته نیستند. روند گرد آمدن آنها مدتهاست آغاز شده و در دو دور انتخابات اخیر توانستند رقیب را تضعیف کنند و حالا قصد پائین کشیدن احمدی نژاد را در انتخابات دارند. احمدی نژاد به همراه دار و دسته تا آنجا به خود مطمئن شده که دست نشانندگان مستقیم ولی فقیه در کابینه (وزیر اقتصاد و کشور) را اخراج کرده، نیروهای خود را بسیج و ا مسال را به عنوان مشکل ترین سال حکومت اش اعلام می کند. اغراق نخواهد بود اگر بگوئیم که درگیریهای درونی آنها در این سال بر تنشهای خارجی سایه می اندازد. آمریکا و اتحادیه اروپا هم آنرا دقیقاً زیر نظر دارند.

در میان این همه تنش هر کدام با تفسیر و از زوایه منافع خود برنامه اقتصاد و مصوبات مربوط به اصل ۴۴ قانون اساسی و روند خصوصی سازی اقتصاد را پی می گیرند. احمدی نژاد برای کنترل اعتراض ها که بنا بر رسم همیشگی فرافکنی از آن با " شورشهای جهانی " علیه وضعیت یاد می کند، باصطلاح علم عدالت طلبی را بدوش می کشد و " عدل علی " می فروشد. نئو لیبرالهای هار خواهان شدت دادن به اجرای برنامه اند و ولی فقیه و شیوخ و بزرگان " پرخورده و سیر " در عین فشار برای پیشروی برنامه، میانه بازی می کنند تا مبادا همه چیز بر باد رود. و اما در وضعیتی که فلاکت زندگی مردم به حد بی سابقه ای رسیده و همه آنها امتحان خود را هم داده اند آیا این روشها که همه هم با سرکوب همراهند کار ساز و چاره ساز مشکل آنها خواهد شد؟

ما که در مبارزه علیه سرمایه داری از همین امروز برای سوسیالیسم و کمونیسم مبارزه می کنیم با در نظر گرفتن آنچه که در باره این دوره آمد و ضمن تائید سیاست ها و مصوبات کنگره های ده، یازده و دوازده سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) و تداوم آنها در کنگره سیزدهم سازمان بر موارد زیر تاکید می کنیم:

۱- تشدید مبارزه علیه سرمایه داری و برنامه نئو لیبرالی آن در ایران با بهره گیری از ظرفیتی که در شرایط کنونی بوجود آمده و می آید. در این راه :

الف. مسائل سازمانیابی جنبش های اجتماعی و بویژه مبارزات جنبش طبقاتی پرولتاریا که در این سمت و سو قرار دارند همچون گذشته مورد نظر است.

ب. مبارزه نظری با همه برنامه ها و سیاست های لیبرالی، رفرمیستی و شعار های سوسیال فاشیستی بخش های مختلف بورژوازی ایران.

ج. تشدید تلاش برای همراه شدن کمونیست ها و سوسیالیست ها جهت کمک به سازمانیابی اردوی بزرگ کار و زحمتکش در مبارزات روزمره و در مبارزه علیه سرمایه و برای رهایی، برای سوسیالیسم و کمونیسم. با تاکید دو چندان که این همراهی و این جنبش :

اولا- یک جنبش ایدئولوژیک و بسته نیست.

ثانیا- در بطن و بستر مبارزات جنبش های اجتماعی شکل می گیرد و در خدمت منافع عمومی طبقاتی است.

ثالثا- با فرقه گرایی و منافع قدرت مدارانه این گروه و آن حزب نمیتواند هیچ نسبتی داشته باشد و تنوع نظری ، فکری، سازمانی و پلورالیسم احزاب کارگری را می پذیرد.

د. گسترش ارتباط فکری و عملی دو طرفه با همه جنبش های اجتماعی در منطقه خاور میانه و جهان و جا گرفتن در پروسه جاری مبارزه جنبش جهانی ضد سرمایه داری

۲- تشدید مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی و گسترش مقاومت عمومی در برابر سیاست سرکوب و نقض آزادیها و تقویت ظرفیت جنبش های اجتماعی برای از سرراه برداشتن بساط حکومت اسلامی .

متمرکز شدن در مبارزه علیه همه سیاست ها و برنامه های قدرت های بزرگ سرمایه داری بویژه ایالات متحده در خاور میانه با تلاش برای جاری کردن ظرفیت جنبش های اجتماعی کشورهای مختلف منطقه ، که با ارتجاع و امپریالیسم درگیرند، برای متحد شدن و همسو کردن مبارزات خود و بلند کردن " صدای سوم " در سطح خاور میانه .

۱- نظر اقلیت در ادامه مطلب جنبش کارگران وزحمتکشان چنین است:

که اینهمه می تواند زمینه های اجرایی ایده بدست گرفتن ادا ره فعالیت وادامه کاروتولید بدست کارکنان درموسسه را تقویت کند که کارگران هفت تپه آنرا طرح کرده بودند. بوجود آمدن شبکه همکاری ومبادله بین بخشهای مختلف موسسات آنها به تداوم کار آنها کمک می کند. کشیده شدن مبارزه به محیط های عمومی وشهری که با گسترش فلاکت وفشار سیاسی حکومت باز هم بیشتر خواهد شد، توجه به اشکال متنوع دیگری از سازمانیابی را ضروری می سازد. نمیتوانیم به شکلهای شناخته و عادت شده در جامعه سرمایه داری که کارآ نبودن وهم چنین خنثی شدن آنها درپیشبرد مبارزه آشکار شده بسنده کنیم. نیاز به اشکالی داریم که بتواند در بطن زندگی وبستر خواستهای مستقیم شرکت کنندگان حرکت به مبارزه علیه مناسبات حاکم ورفتن به فراسوی آنها تسهیل کند، وسیعترین شرکت کنندگان را در همه امور دخیل کرده وازساختارهای هرمی ونخبه گرا ومنفعل کننده توده شرکت کننده در مبارزه پرهیز کند.

۲- نظر اقلیت در ادامه مطلب جنبش زنان چنین است:

ودر عین حال حرکتها را هم سو می کنند، " بالا " و " پائین " را در روابط خود تحمل نمی کنند ورباطه ی شبکه ای وافقی به جای فرماندهی عمودی را پرورش می دهند.... که اینهمه نشانه هایی است از عمل کردن به شعار " دنیای دیگری ممکن است." در این سال با چالشهایی روبرو شد. چنان چون همیشه که تلاش کنندگان عبور از مرزها، معیارها وسازماندهی های ساخته شده در جامعه طبقاتی وعادت شده و " بت شده " در میان آدمیان ، با آن روبرومی شوند. اگر روشهای انسانی وازنوع دیگری که در جنبش زنان تا حدی رواج یافته به جای گسترش وتعمیق ، تسلیم ادعاهای مربوط به ناکارانی وپیش رفتن امور شود وروشهای عادت شده تصمیم گیری وفعالیت جمعی در جامعه طبقاتی بازسازی شود، سیر فقهقراپی آغاز می شود.

نکاتی برای تدقیق سند سیاسی کنگره سیزده " راه کارگر "
ا. صاد

این نوشته به موضوعات زیر می پردازد :

1. بحران انرژی در سطح جهانی
2. اتانول جایگزین سوخت فسیلی
3. انرژی اتمی
4. افزایش بهای مواد غذایی
5. رشد گرایشات مارکسیستی
6. انتخابات 2008 آمریکا

7. نکاتی چند در مورد وظائف سوسیالیست ها
8. جناح بندی بورژوازی در ایران
9. نیاز به حزب انقلابی

1. بحران انرژی در سطح جهانی

بهای هر بشکه نفت خام به شدت در حال افزایش است. در حال حاضر این رقم به 139 دلار رسیده است. برخی تحلیلگران اقتصادی پیش بینی می کنند ظرف 18 ماه آینده بهای هر بشکه نفت به 200 دلار خواهد رسید در 1973 یک عامل سیاسی، یعنی جنگ اعراب و اسرائیل (یوم کیپور) و تصمیم کشور های عربی در کاهش ارسال نفت به این افزایش منجر شد. ولی در شرایط کنونی چه عواملی افزایش بهای نفت را سبب شده اند؟ در ارتباط با افزایش بهای نفت سه تنوری عرضه شده است.

تنوری پیک اویل

تنوری عرضه و تقاضا

تنوری سرمایه انگلی و افزایش بهای کالا از طریق بازی با بورس (1)

تنوری پیک اویل

بر طبق این تنوری، تولید نفت در حال کم شدن است. از سال 2005 که بیشترین مقدار نفت تولید شد؛ منحنی تولید نفت رو به کاهش بوده است. در سال 2030 تولید نفت به میزان 1980 خواهد رسید؛ و این در حالی است که جمعیت جهان در سال 2030 تقریباً دو برابر جمعیت در سال 1980 خواهد بود. این جمعیت همچنین به لحاظ دسترسی به تکنولوژی بسیار پیشرفته تر خواهد بود. به همین دلیل نیاز به نفت سیر صعودی و میزان تولید نفت سیر نزولی خواهد داشت. کمپانی های بزرگ چند ملیتی بیش از همه به این تنوری دامن می زنند و سعی می کنند با تدابیر و استراتژی های مشخص از به خطر افتادن منافع شان جلوگیری کنند. در همین رابطه دیک چینی معاون پوش در سال 1999، زمانی که پرزیدنت کمپانی معروف هلی برتون بود حساسیت خود را در این زمینه با چنین جملاتی بیان داشته بود.

سالانه تقاضای نفت 2 در صد افزایش خواهد داشت.
در حالیکه کاهش 3 در صدی تولید گاز طبیعی به آن
منجر خواهد شد که در سال 2010 ما به 50 میلیون
بشکه نفت اضافه در روز محتاج خواهیم بود.

هوداران این تنوری این سوال را در برابر مردم قرار می دهند که:

اگر کاهش 5 در صدی تولید نفت در دهه 1970 توسط کشور های عربی منجر به افزایش بهای نفت به میزان 4 برابر شد؛ کاهش 50 یا 75 درصدی تولید نفت چه تاثیری بر بهای هر بشکه خواهد داشت؟
بر طبق این تنوری افزایش بهای نفت دلایل ژئولوژیک داشته و سرمایه انگلی مالی در این قضیه بی دخالت است.
تنوری عرضه و تقاضا

دومین تنوری که در این زمینه عرضه می شود استفاده از عرضه و تقاضا برای توضیح افزایش قیمت است.
این تنوری افزایش بهای نفت را به افزایش تقاضا و کمبود عرضه محول می کند. اما این تنوری چگونه می تواند بالا رفتن قیمت ها را در این فاصله یک ساله از 56 دلار به 139 دلار توضیح دهد؟ عرضه دیگر مواد معدنی مثل سرب و نیکل در همین دوره سیر نزولی داشته ولی بهای آن ها تفاوت چندانی نکرده است.

تنوری سرمایه انگلی

منظور از سرمایه مالی آن بخش از سرمایه است که در تولید و توزیع دخالت ندارد. نه تولیدی است و نه تجاری. با کاغذ و استاک و مداد و دفتر سر و کار دارد. سرمایه مالی که مارکس آنرا انگلی می نامید؛ نه در محیط تولید حضور دارد و نه در محیط توزیع. اگر سلف خر محصول را در زمستان از کشاورز پیش خرید می کرد و آن را در تابستان با سود می فروخت؛ بورس باز هرگز محصول را نمی بیند. بار ها محصول تولید نشده را می خرد و می فروشد بدون آنکه هرگز آنرا ببیند. افزایش بهای نفت را همین سرمایه مالی ایجاد کرده است. با آمار و ارقام مصنوعی افزایش بها را موجب می شوند.

اهمیت نفت در خلیج فارس برای آمریکا

آمریکا کشوری است که روزانه حدود 20 میلیون بشکه نفت در روز مصرف می کند. بخش مهمی از این نفت مصرفی از خاورمیانه و از طریق خلیج فارس تامین می شود. امنیت خلیج فارس از چنان اهمیتی در سیاست خارجی آمریکا

برخوردار است که هنوز پس از گذشت 28 سال از تدوین دکترین جیمی کارتر ، این دکترین همچنان قطب نمای سیاست آمریکا در خلیج فارس است. بر طبق دکترین کارتر آمریکا به هیچ قدرت خصمانه ای اجازه نخواهد داد که در مسیر جریان نفت از خلیج فارس خلل ایجاد کند. آمریکا از هر وسیله ممکنه و از جمله نیروی نظامی برای جلوگیری از این تهدید استفاده خواهد کرد. اگر ایران بخواهد کوچکترین تهدیدی در این زمینه باشد جای تردید نخواهد بود که آمریکا از آلترناتیو نظامی استفاده خواهد کرد. فراموش نکنیم که کارتر از لیبرال ترین دمکرات ها محسوب می شود.

2. اتانول جایگزین سوخت فسیلی

بحران افزایش قیمت نفت در سال 1973 بعضی از کشور های وابسته به واردات نفت را به این فکر انداخت که در جستجوی آلترناتیوی برای سوخت فسیلی باشند. از جمله این کشور ها برزیل بود که به تدریج اتانول را جایگزین بنزین و گازوییل کرد. در حال حاضر 85 درصد وسایل نقلیه در برزیل از اتانول برای سوخت استفاده میکنند. بر خلاف آمریکا که از ذرت برای تهیه اتانول استفاده میکند؛ برزیل از نیشکر استفاده می کند. مزارع وسیع نیشکر و کارخانجاتی که اتانول تولید می کنند در جا بجای برزیل دیده می شوند. این واقعیت که تولید اتانول در برزیل توسط انحصارات بزرگ اداره می شود تغییری در این واقعیت نمی دهد که استفاده از اتانول به جای بنزین و گازوییل خود عامل مثبتی است؛ زیرا اتانول تمیز تر است. ندیدن این واقعیت که از منطقی آنارشیستی برمیخیزد به آن می ماند که استفاده از اتوموبیل به جای ارابه را به خاطر آن که از سوی انحصارات بزرگ اداره می شود رد کنیم. در این شکی نیست کنترل انحصاری تولید اتانول به کمبود محصولات غذایی منجر میشود. ولی در تولید با برنامه در دمکراسی کارگری این تولید جایگاه خاص خود را می یابد. اما بهترین راه حل در صرفه جویی مواد سوختی استفاده از وسایل حمل و نقل عمومی مثل تراموا و اتوبوس و مترو است. تشویق برای کنار گذاشتن وسیله نقلیه خصوصی و استفاده بیشتر از وسایل عمومی.

3. انرژی اتمی

اصطلاح " ضررش بیشتر از نفعش است" را می توان در مورد استفاده از انرژی اتمی بکار برد. به خصوص در کشور زلزله خیزی مثل ایران و در شرایط فعالیت قاچاقی و استفاده از تکنولوژی عقب مانده چرنوبیلی امکان رخداد فاجعه بسیار بالا است. ایران نیازی به استفاده از انرژی اتمی ندارد. امکانات عظیم طبیعی، استفاده از انرژی آب، باد، خورشید و گاز ایران را از حرکت اجباری به سوی دست یابی به انرژی اتمی بی نیازی می کند در صورت استفاده صحیح و با راندمان بالا از چنین آلترناتیو هایی انرژی تمیز و فراوانی در اختیار مردم خواهد بود. در همین جا بین مواضع خومان و مواضع ناسیونالیستی عقب مانده ای که در پوشش مارکسیستی از اتمی شدن جمهوری اسلامی دفاع می کند خط می کشیم. جریان هایی که معتقدند که " چرا اسرائیل و پاکستان و هند داشته باشند و ایران نه" آب به آسیاب جمهوری اسلامی ریخته و به اپولوژیست های جمهوری اسلامی تبدیل می شوند. به نظر من نه هند و نه اسرائیل و نه پاکستان باید از انرژی اتمی استفاده کنند. فاجعه در یک راکتور اتمی از مرز های جغرافیایی تعیین شده خواهد گذشت. همانگونه که ابعاد فاجعه چرنوبیل از مرز های شوروی سابق گذشت و در نروژ و سوئد و فنلاند به آلودگی محیط زیست منجر شد؛ فاجعه نطنز می تواند آبهای خلیج فارس، کشور های حوزه خلیج فارس و پاکستان و افغانستان را آلوده کند.

4. افزایش بهای مواد غذایی

خط دهندگان وال استیت ژورنال این طور استنباط میکنند که کمبود نفت و رفتن به سمت تولید اتانول به عنوان جایگزین بنزین و گازوئیل و استفاده از مواد غذایی مثل ذرت و نیشکر برای تهیه آن به گرانی مواد غذایی منجر شده است. آنها می گویند:

کشاورزی مدرن مکانیزه به محصولات نفتی وابسته است. ماشین آلاتی که در این مزارع مورد استفاده قرار می گیرند. با بنزین و گازوئیل و کار می کنند. محصولات تولید شده توسط کامیون ها، قطار ها و کشتی ها و هواپیماهایی به مقصد بازار منتقل می شوند که همه با بنزین و گازوئیل کار میکنند. گذشته از این موارد، استفاده از محصولات کشاورزی مثل ذرت و نیشکر و برنج جهت تولید اتانول به کمبود این محصولات در بازار مواد غذایی منجر شده است. دست بدست دادن این دو عامل و به افزایش بی سابقه بهای مواد غذایی منجر شده است. در این توضیح حقیقتی وجود دارد ولی بازم در این مورد مثل مثال نفت کاربرد سرمایه مالی در دامن زدن به این افزایش قیمت مستور می شود. بورس بازی روی مواد معدنی و قطعات اتوموبیل یک چیز است، ولی بورس بازی روی مواد غذایی که به گرانی ارزاق در تمام دنیا منجر شده است یک جنایت است. در نقاط مختلف دنیا شاهد شورش هایی هستیم که مردم گرسنه ناتوان از خرید مواد غذایی به آن دست می زنند. در ماه های مارچ و آوریل 2008 توده های گرسنه در بورکینا فاسو، کامرون، مصر، اندونزی، ساحل عاج، موریتانی، موزامبیک، سنگال و هاییتی علیه افزایش بهای

مواد غذایی دست به شورش زدند. شش روز شورش هاییتی را به شدت تکان داد. هاییتی کشور فقیری است که 80 درصد جمعیت اش با درآمد کمتر از 2 دلار در روز زندگی می کنند. میزان مصرف کالری در این کشور 1640 کالری در روز است که 640 کالری از میزان لازم برای هر فرد کمتر است. در 4 آوریل هزاران نفر از اهالی گرسنه هاییتی دست به شورش زدند. آنها کاخ ریاست جمهوری را به آتش کشیده و خواهان استعفای " رنه پری وال " رئیس جمهور شدند. سربازان سازمان ملل مستقر در هاییتی با استفاده از گاز اشک آور و گلوله های پلاستیکی تظاهر کنندگان را متفرق کردند. سربازان سازمان ملل نگذاشتند تا " پری وال " به سرنوشت " کلاد دوالیه " دیکتاتور مزدور که در سال 1986 سرنگون شد دچار شود. در مصر یعنی در کشوری که اعتصاب و تظاهرات ممنوع است؛ هزاران نفر از کارگران نساجی و هواداران شان در محله الکبرا در اعتراض به گرانی مواد غذایی و کمی دستمزد ها دست به تظاهرات زدند. پلیس در 6 آوریل 2008 به منظور جلوگیری از اعتصاب کارخانه را شبانه اشغال کرد. کارگران با به آتش کشیدن ساختمان ها و پرتاب سنگ به پلیس به مقابله پرداختند. پلیس هم با استفاده از گاز اشک آور سعی در متفرق کردن کارگران کرد. اقدامات سرکوبگرانه پلیس نه تنها کارگران را متفرق نکرد بلکه آتش خشم شان را شعله ور تر ساخت. بدنبال گسترش دامنه این تظاهرات، احمد نظیف نخست وزیر مصر به الکبرا رفت و با درخواست آنان مبنی بر 30 روز پاداش موافقت کرد. و قول داد تقاضاهای آنان در مورد خدمات درمانی و اضافه حقوق را بررسی کند.

افزایش نابرابری های ناشی از پیشبرد سیاست نئولیبرالی در سطح جهانی حتی رابرت زولیک پرزیدنت بانک جهانی را به اعتراف واداشته است. به گفته او 33 کشور جهان به دلیل افزایش بهای مواد غذایی و مواد انرژی زا با نا آرامی های اجتماعی روبرو خواهند شد. در آمریکا هم وضع اقتصادی وخیم است. وزارت کشاورزی آمریکا پیش بینی می کند 12.1% از مردم آمریکا یعنی چیزی حدود 35 میلیون نفر بی امنیتی غذایی را تجربه می کنند. بیکاری رو به افزایش است. مردم ناتوان از پرداخت بدهی های خود، خانه هایشان را که بزرگ ترین سرمایه زندگی شان است از دست می دهند. بسیاری از آمریکایی های بازنشسته کم درآمد بین خوردن غذا و تهیه دارو یکی را باید انتخاب کنند.

5. رشد گرایشات مارکسیستی

در 30 سال گذشته در جریان فروکش مبارزه طبقاتی و سرکوبی انقلابیون چپ در خاورمیانه (ترکیه، ایران، مصر) اندیشه اسلامی این امکان را یافت تا خود را به عنوان یک جریان مطرح و حتی در کشوری مثل ایران خود را به روینمای فکری بورژوازی حاکم مبدل سازد. تمام احزاب و جریاناتی که خود را به اسلام متصل می کنند، چه شیعی، چه سنی، چه طالبانی، چه مجاهدین خلقی، چه ولایت فقیهی بر خود ویژگی اسلام اصرار دارند. بر طبق نظر آنها اسلام هیچ جدایی بین سیاست و دین قائل نیست. اما این حرف ها کلمه به کلمه همان اراجیفی است که مرتجعین اروپایی قرن نوزدهم (کسانی مثل بونالد و دی مستر) در نگویش گسستی که عصر روشنگری و انقلاب فرانسه در تاریخ غرب مسیحی بوجود آورد؛ بر زبان می راندند. پوشش مذهبی دادن به یک مبارزه طبقاتی و فعالیت سیاسی و نشان دادن دشمن در جایگاه شیطان کاری است که همه این جناح ها و احزاب می کنند. از موتلفه بازار تهران تا مجاهدین انقلاب اسلامی و مشارکتی ها و حزب الله لبنان و اخوان المسلمین مصر و سوریه و القاعده و جنبش المهدی و طالبان همه اشتراک نظر دارند که " دیانت ما عین سیاست ماست؛ و سیاست ما عین دیانت ماست ". اما بدنبال یک دوره رکود و ضربات سهمگین و پی در پی نئولیبرالیسم، جنبش کارگری و دانشجویی جان تازه ای می گیرد. در دو 3 سال گذشته شاهد جنبش های مستقل کارگری در ایران، مصر و ترکیه بوده ایم. در سطح منطقه خاورمیانه حرکت های اعتراضی کارگران، کاسه کوزه اسلام گرایان را که همگی سعی در ماست مالی کردن مبارزه طبقاتی داشته اند به هم ریخته است. دولت احمدی نژاد که با شعار های پوپولیستی و عوام فریبانه روی کار آمد پاسخی برای کارگران شرکت واحد، کارگران کف سازی رشت، کارگران لاستیک سازی البرز، کارگران هفت تپه و کوره پز خانه های قرچک ورامین ندارد رهبران اخوان المسلمین در مصر نیز در جریان اعتصابات و تظاهرات کارگران واحد های ریسندگی و بافندگی در المحله الکبری در کنار سرمایه داران و ماشین سرکوبگر حسنی مبارک قرار گرفتند. رشد مبارزه طبقاتی در خاورمیانه بی کفایت بودن اندیشه های اسلامی را در تعریف پدیده های اجتماعی هر روز بیشتر عیان می کند؛ و جوانان و بخصوص دانشجویان را هرچه بیشتر به سمت اندیشه های مارکسیستی سوق می دهد. این ها همه به خاورمیانه که تا به حال تحت الشعاع نزاع فلسطینی ها و اسرائیلی ها بود تعریف جدیدی می دهد؛ و به اندیشه های سوسیالیستی رونق و رواج می بخشد. جوانان هر روز تعداد بیشتری وبلاگ و سایت سوسیالیستی عرضه می کنند. زحمت کشان و جوانان در رویارویی با نظام های حاکم احتیاج دارند تا جایگاه فکری خود را باز یافته و هویت اندیشه ورز خود را باز تعریف کنند. جنبش جوان تازه نفسی وارد میدان می شود که در جستجوی هویت فکری برای خویش به گذشته و حال نگاه می کند. از گذشته اما هنوز سازمان هایی هستند که از تیغ جلاخان حاکم جان سالم بدر برده و می توانند با انتقال تجارب مفید خویش جنبش تازه پا گرفته را یاری رسانند. ولی کم هم نیستند نظرات و افکاری که بدنبال یک دوره رکود و شکست حامل یاس و ناامیدی و بد بینی هستند. از جمله این نظرات انحرافی دیدگاهی است که در پوشش مبارزه علیه استالینیسم و مارکسیسم دکماتیک و عامیانه یا انطور که خود می گوید " مارکسیسم مذهبی شده " کل فعالیت سازمانی، حزبی و تنوری را زیر سوال می برد. آنها در واکنش نسبت به استالینیسم آن قدر عقب عقب می روند تا از طرف دیگر پشت بام به پائین پرتاب می شوند و نقش فعال سیاسی را به ژورنالستی که باید منتظر حوادث و جنبش ها بنشیند تنزل می دهند. مارکسیسم دکماتیک توانایی برخورد خلاق و دیالکتیکی با پدیده ها و روند های اجتماعی را نداشت؛ و خود ویژگی جوامع را در نظر نمی گرفت

ما این تلقی های دگماتیک را در جوامع خودمان از سوی گروه های مانویستی و کاستریستی دیده ایم. یکی سیاهکل را با سیراماسترا عوضی می گرفت و دیگری با پیچیدن نسخه انقلاب چین و با چشم فرو بستن بر رشد روابط سرمایه داری در ایران سعی می کرد از طریق روستا ها شهر ها را محاصره کند. ولی مبارزه با دگماتیسم به مفهوم نفی فعالیت حزبی و نفی تاثیر تئوری انقلابی بر جنبش های اجتماعی نیست. وقتی لنین می گوید بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی نمی تواند وجود داشته باشد به درستی به همین واقعیت اشاره می کند. تلاش برای آشنا کردن جنبش تازه به میدان آمده با سوسیالیسم علمی باید از کار های محوری انقلابیون ایرانی باشد. تئوری انقلابی در پیوند با جنبش اجتماعی به نیرویی مادی تبدیل می شود. اکونومیست های نوع جدید که در مقابل جنبش های خود بخودی سر تعظیم فرود می آورند؛ خط پنجمی های سال های 57-60 را به یاد می آورند که نفرت از روشنفکران و کار تئوریک را تبلیغ می کردند و برای شان جنبش همه چیز بود و تئوری هیچ. جنبش های عظیم کارگری و دانشجویی و زنان و ملیت ها اگر به جایگاه تاریخی خود واقف نشوند، اگر توسط سازمان دهی انقلابی به یکدیگر مرتبط نشوند همچون چشمه هایی پراکنده در کویر خشک خواهند شد. سازمان انقلابی به کمک تئوری انقلابی از پیوند این چشمه ها رودخانه خروشان پدید می آورد. چه کسی می تواند منکر این واقعیت بشود که اگر حزب کمونیست ایران از سرکوب رضاشاهی جان سالم بدر برده بود و به جناح حیدر خان این امکان را نمی داد تا با تحلیل های غلط استالینیستی و دنباله روانه جنبش را به انزوا و شکست بکشاند در سال های 1320 پس از خروج رضا شاه از کشور می توانست نقش ارزنده ای در سمت و سو دادن به مبارزات اجتماعی ایفا کند. چه کسی می تواند منکر این واقعیت بشود که اگر در سال 1332 به جای حزب کا گ ب پرورده توده، حزب مارکسیستی انقلابی وجود داشت می توانست با استفاده از موقعیت ایجاد شده قدرت سیاسی را از جنگ طبقات ارتجاعی بیرون بکشد. و یا چه کسی می تواند منکر این واقعیت بشود که اگر تئوری انقلابی راهنمای انقلابیون چپ ایران بود پس از سرنگونی شاه با وجود کثرت فعالین چپ و علاقه وسیع توده ها به آنان، امکان جلوگیری از عروج روحانیت به قدرت و باز گرداندن سلطه مجدد بورژوازی وجود داشت. اکونومیست های جدید ما نمی توانند ببینند که بدون سازمان و حزب انقلابی و تئوری انقلابی جنبش تازه پای کارگری و دانشجویی ما محکوم به شکست خواهد بود. تاریخ مگر چند بار باید تکرار شود؟ جان هالووی متفکر این جریان جدید اکونومیستی با تاتر از شکست های جنبش های انقلابی در قرن گذشته بر این باور است که نمیداند چگونه جهان را باید تغییر داد؛ فقط می داند که این تغییر باید صورت بگیرد. او معتقد است به جای تلاش برای کسب قدرت سیاسی (دولتی) که تلاش مارکسیست ها بود و ایجاد حزب انقلابی باید مثل زاپاتیست ها " بپرسیم و راه برویم ". یعنی در جریان عمل و از تجربه مان بیاموزیم!! حالا تنها کاری که برای هواداران ایرانی هالووی می ماند این است که بگردند و جنگل های چپاچرا را در ایران پیدا کنند و در جریان راه پیمایی زاپاتیستی بپرسند و یاد بگیرند. آنها باید هر جا که توانستند کنترل تولید را بدست گرفته سوسیالیسم را همین امروز، همین حالا پیاده کنند، و به هیچ وجه منتظر تغییر دولت نباشند. این هم یک لیست تازه بر تاریخچه قرینه سازی در ایران. مارکسیست ها بر خلاف هواداران هالووی معتقدند " بین وجه تولیدی سرمایه داری و وجه تولیدی سوسیالیستی یک دوران انتقال وجود دارد ". در این دوره که لنین از آن به عنوان عصر دیکتاتوری پرولتاریا یاد می کند دولت دمکراتیک کارگری مقدمات رسیدن به سوسیالیسم را فراهم میکند. هالوویست های ما عنوان می کنند که سوسیالیسم را همین امروز می خواهند آن را بدون تغییر قدرت سیاسی میخواهند. آیا این ادعا ها ما را به یاد سوسیالیسم اوونی قبل از مارکس نمی اندازد که می خواستند بدون درگیری سیاسی واحد های کوچک سوسیالیستی تاسیس کنند؟

هالوویست های ما تحت مبارزه با فرقه گرایی به تمام تجارب جنبش کارگری و کمونیستی در 150 سال گذشته پشت پا میزنند.

8. انتخابات 2008 آمریکا

بدنبال گروگان گیری اعضای سفارت آمریکا در تهران، ریگان به ریاست جمهوری رسید. جمهوری خواهان کاخ سفید، سنا و اکثریت مهمی در مجلس نمایندگان بدست آوردند. از آن سال به بعد دوره تاخت و تاز جمهوری خواهان و سیاست های نئولیبرالی ادامه داشته است. به نظر می رسد در انتخابات 2008 دمکرات ها وضعیتی مشابه جمهوری خواهان در سال 1980 داشته باشند. مبالغ هنگفتی که صرف هزینه انتخاباتی دمکرات ها می شود گواهی بر این ادعاست که کمپانی های بزرگ و ثروتمندان منفرد تضمین گرفته اند که دمکرات ها در انتخابات 2008 به پیروزی برسند. از اواسط دهه 1970 وقتی طبقه حاکم سیاست های نئولیبرالی را برگزید؛ صاحبان کمپانی ها سه دهه علیه سازمان های کارگری و طبقه کارگر تاخته اند. در این یورش، حزب جمهوری خواه وسیله بسیار مناسبی بود. اما حالا پس از دو دهه در ادامه چنین برنامه ای به نظر می رسد جمهوری خواهان از حد و ثغور چنین برنامه ای عبور کرده اند. موفقیت برنامه محافظه کاران، کم کردن مالیات ها بر ثروتمندان، کم کردن هزینه های دولتی در برنامه های رفاهی کارگران، عموم مردم را از نظر ایدئولوژیکی از حاکمیت کنده است. بوش بیش از هر رئیس جمهور دیگر به عنوان رئیس جمهور ثروتمندان شناخته می شود. نسلی که در اواسط دهه 1980 متولد شده و هم اکنون واجد رای دادن است در محیطی کاملا متفاوت با نسل والدین شان پرورش یافته است. این جوانان در محیطی رشد کرده اند که چند فرهنگی را راحت می پذیرند. و به تجربه دیده اند که سیاست های دو رئیس جمهوری که تجربه کرده

اند یعنی بوش و کلینتون هیچ بهبودی در زندگی آنها و والدین شان نداشته است . به همین دلیل این جوان ها به او باما گرایش دارند . بوش دوران زمامداری را به عنوان منفور ترین رئیس جمهور تاریخ آمریکا به پایان می رساند . از دوران زمامداری او چیزی جز سیاست فاجعه بار عراق ، ناتوانی و بی عملی در کاترینا ، اقتضاح های متعدد ، وام های سبب پرایم ، بحران مسکن و کمپانی هلی برتون چیزی به جا نخواهد ماند . در چنین شرایطی ماشین حزب جمهوری خواه بسیار زنگ زده واسقاط است . طبقه حاکم ثروتمند ترین و صنعتی ترین کشور جهان دیگر حاضر نیست روی چنین حزب قراضه ای سرمایه گذاری کند . جای تردید نیست که فعال شدن نسل جدید ، رنگ باختن سیاست حزب جمهوری خواه ، در تصمیم گیری های سیاست خارجی نیز تاثیر گذار خواهد بود . ولی آیا اگر کاندید حزب دمکرات که جوانان آنهمه به سویش گرایش دارند به ریاست جمهوری برسد به خواست های مردم در زمینه پایان دادن به جنگ عراق و افغانستان و درگیر نشدن در جنگی علیه ایران جامه عمل خواهد پوشاند ؟

از گفته های او باما چنین بر می آید که خواهان کاهش تعداد نیروهای ارتش در عراق ولی افزایش تعداد مزدوران است . او صراحتا اذعان کرده است که از کمپانی هایی چون بلاک و اتر که مزدور به نقاط مختلف جهان می فرستند استفاده بیشتری خواهد کرد . ولی سیاست عراقی کردن عراق چیزی جز ویتنامی کردن ویتنام نخواهد بود . 16 سال پس از زمامداری بوش و کلینتون مردم آمریکا در حسرت یک آلترناتیو مترقی می سوزند . آنها فکر می کنند او باما یک سیاست خارجی جدیدی را عرضه خواهد کرد . تحلیل گران سیاسی پیش بینی می کنند در خلا یک جنبش ضد جنگ نیرومند او باما هرچه بیشتر به راست خواهد چرخید .

در جستجو برای پاسخی به این سوال که آیا احتمال جنگ ایران و آمریکا با روی کار آمدن دمکرات کمتر خواهد شد یا نه باید بخش هایی از تاریخ را دوباره مرور کرد . جنگ ویتنام را دمکرات ها شروع کردند . جان اف کندی که به عنوان رئیس جمهور محبوب مورد ستایش قرار می گیرد مسئول آغاز سیاست تجاوز گرانه آمریکا در آمریکای لاتین بود . پشتیبانی از کودتا ها و تشکیل جوخه های مرگ و حمایت از دیکتاتور ها بخشی از برنامه ضد کمونیستی او بودند . همانطور که قبلا اشاره شد سیاستی که هم اکنون در عراق دنبال می شود در واقع اجرای دکتراست . پس از پایان جنگ سرد آمریکا 9 بار تحت رهبری 3 رئیس جمهور در نقاط مختلف دنیا دخالت نظامی داشته است . تاریخ گواه بر این مدعاست که این روند حتی در دوره او باما که امید بزرگ لیبرال هاست نیز ادامه خواهد داشت .

در جریان انتخابات ریاست جمهوری 2008 واژه طبقه کارگر که سال ها به فراموشی سپرده شده بود دوباره بر سر زبان ها افتاده است . تا کنون از واژه طبقه متوسط یا طبقات متوسط استفاده می شد . واژه طبقه کارگر رنگ و بوی مبارزه طبقاتی دارد و به شدت از سوی محافظه کاران مورد حمله قرار می گیرد . حتی ای-اف-آل سی ای-او از بکار بردن این واژه خودداری می کند . امروزه طبقه کارگر آمریکا شامل میلیون ها نفر سیاه پوست و میلیونها نفر از لاتین تبار هاست . میلیون ها نفر از این کارگران به کالج رفته اند و به افکار مترقی تمایل دارند آمار نشان می دهد که 51 درصد مردم از افزایش مالیات بر ثروتمندان و 68 درصد از اتحادیه ها پشتیبانی می کنند . آمار ها دال بر این هستند که به عقیده اکثر مردم مهاجرت پدیده خوبی است . 90 درصد به حقوق همجنس گرایان معتقدند و اکثریت مردم از قانونی شدن سقط جنین حمایت می کنند . برخلاف آمار و ارقامی که بنیاد گرایان ارائه می دهند آمار نشان می دهد که آمریکایی ها کمتر مذهبی می شوند . پس چرا هنوز بعضی ها در شیپور ارتجاعی بودن طبقه کارگر آمریکا می دمند ؟ این عقیده بیشتر از سوی طبقات حاکم دامن زده می شود تا بتوانند با شکاف انداختن در صفوف مردم راحت تر حکومت کنند . و ثابا با پیش بردن این اندیشه چپ ها را از نظر تنوریک تضعیف سازند . طبقه کارگر آمریکا از پیاده شدن سیاست نئولیبرال در 30 سال گذشته بیشترین ضربه هارا خورده است . به همین دلیل بیش از هر زمان دیگر متمایل به چپ و سیاست های مترقی شده است . متاسفانه امروزه میبینیم این واژه که آبخورش کورپوریت مدیا و هالیوود و فکر انبار های امپریالیستی است توسط برخی از فعالین چپ هم بکار برده می شود .

نکاتی چند در مورد وظائف سوسیالیست ها

دمکراتیک یا سوسیالیستی

تهییجی یا ترویجی

این قسمت در رابطه با گیج سری بعضی از فعالین سیاسی در رابطه با فعالیت انقلابی نوشته شده است . فکر نمی کنم کسی بهتر از لنین این وظائف را کلاسه بندی کرده باشد . لنین در جزوه " وظائف سوسیالیست های روس " که در 1897 و در تبعید نوشته شده این وظائف را کلاسه بندی می کند . وظائف روزمره سوسیالیست ها یا تهییجی (آژیتاسیون) هستند و یا ترویجی (پروپاگاندا) . آژیتاسیون را در فارسی تبلیغ ترجمه کرده اند ، ولی تهییج واژه مناسب تری است . در فعالیت تهییجی ، یک یا دو ایده برای توده وسیع توضیح داده می شود . برای مثال جنگ امپریالیستی در عراق به خاطر کشتار ها و مصیبتی که برای مردم به بار آورده مورد نکوهش قرار می گیرد . یا با اشاره به غارتگری های سران رژیم و آقازاده های رنگارنگ سوء استفاده از موقعیت آقازادگی و ورود بی رویه شکر که به ورشکست کردن مجتمع هفت تپه انجامید مورد انتقاد قرار می گیرد . ولی در فعالیت ترویجی چندین ایده گوناگون

برای عده محدودی مطرح می شود. مثلاً همین جنگ امپریالیستی در عراق را اگر در نظر بگیریم برای عده محدودی از کارگران و یا دانشجویان پیشرو، دلایل سیاسی - اقتصادی آن توضیح داده می شود. اوضاع جهان پس از جنگ سرد باز می شود و روی کار آمدن نئوکان ها و سیاست نئولیبرالی و غیره. و در مورد مثال هفت تپه به رشد نا موزون سرمایه داری در ایران، بخش دولتی سرمایه داری، رفتن جمهوری اسلامی به سمت اقتصاد نئولیبرال و کاهش دخالت دولتی و غیره توضیح داده می شود. به غیر از تقسیم بندی فوق تقسیم بندی دیگری هم در مورد وظائف سوسیالیست ها وجود دارد. اگر تقسیم بندی ها در جامعه ساده بود، اگر بورژواها در یک صف می ایستادند و پرولتها در یک صف، کار سوسیالیست ها خیلی ساده بود. اما جامعه بسیار پیچیده تر از این هاست. علیرغم رشد مناسبات سرمایه داری بخصوص پس از به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی هنوز مسائل دمکراتیک حل نشده بسیاری رویاروی ماست. مادام که این مسائل حل نشده اند وظائف تهییجی یا ترویجی می توانند دمکراتیک و یا سوسیالیستی باشند. لنین در جزوه خود که 110 سال قبل نوشته وظائف دمکراتیک انقلاب روسیه را این گونه می بیند:

مسئله سلطنت مطلقه، مسئله اقوام تحت ستم، مسئله دهقانان و مسئله ارضی

اگرچه سالیان درازی از نوشته لنین می گذرد و شرائط امروز ایران با روسیه 110 سال پیش قابل مقایسه نیست ولی از آنجایی که پس از سرنگونی سلطنت مطلقه پهلوی، جمهوری اسلامی به قدرت رسیده و دیکتاتوری سرمایه و مذهب را با هم توأم کرده است وظائف گوناگون دمکراتیک که مهمترین آن بازگرداندن مذهب به امر خصوصی بوده هاست در مقابل فعالین سوسیالیست قرار گرفته است. بنابر این متدولوژی لنین هنوز می تواند مورد استفاده باشد. از دیگر موضوعات دمکراتیک می توان از مبارزه ملل تحت ستم، زنان و دانشجویان نام برد. وظائف سوسیالیستی به طبقه کارگر بر می گردد یعنی آن دسته از فعالیت ها که طبقات و اقشار دیگر تمایلی به شرکت در آن ندارند. فعالیت سوسیالیستی نیز میتواند تهییجی باشد مثل حمایت از کارگران هفت تپه، افشاگری علیه کارفرما یعنی وزارت جهاد کشاورزی در واگذاری آن به بخش خصوصی و یا ترویجی است. توضیح برتری های سوسیالیسم، لغو کار مزدی، دمکراسی پرولتاری و غیره. در کمپین های مختلف ضد جنگ به غیر از طبقه کارگر دیگر طبقات و اقشار نیز علاقه نشان می دهند. شرکت وسیع توده ها در تظاهرات ضد جنگ در اروپا و آمریکا درستی این نظریه را نشان می دهد. ولی همین توده های وسیع برای حمایت از اعتصاب سناریو نویسان و کارگران سوپر مارکت ها به خیابان نیامدند. در آمریکا واکنش اقشار گوناگون در دفاع از مهاجرین بسیار قوی تر از واکنش شان نسبت به اعتصاب رانندگان کامیون بود. توده های مردم در اروپا و آمریکا به احتمال زیاد در اعتراض به بمباران احتمالی ایران به خیابان ها خواهند آمد، ولی در حمایت از مثلاً کارگران هفت تپه و خاتون آباد ضعیف تر عمل خواهند کرد. تمیز دادن این دو عرصه از فعالیت از اهمیت ویژه ای برخوردار است. در جریان دفاع از کارگران هفت تپه ما شاهد گنج سری در تمیز دادن وظیفه سوسیالیستی یا دمکراتیک و تهییجی یا ترویجی بودیم. بطور مثال لغو کار مزدی به فعالیت های ترویجی ما مربوط می شود. استفاده از این واژه، نشناختن مرز های بین ترویج و تهییج است. و یا کشاندن مبارزه ضد امپریالیستی و ضد جنگ به مبارزه برای دفاع از کارگران خاتون آباد و هفت تپه نشناختن مرزهای بین مبارزه دمکراتیک و سوسیالیستی است.

جناح بندی بورژوازی در

ایران

پس از بهمن 57، بورژوازی تجاری متوسط و روحانیون و بورژوازی صنعتی که در رژیم گذشته از قدرت سیاسی محروم بودند زیر رهبری خمینی بر اریکه قدرت خیزیدند. حاکمان جدید با تکیه بر اقتصاد دولتی به ویژه نفت و گاز و معادن و بانک ها و شرکت های بیمه و صنعت حمل و نقل و زمین های کشاورزی به بوروکراسی عظیمی تبدیل شدند. عمر بورژوازی صنعتی در این بلوک دیری نپایید و به سرعت به بیرون از حاکمیت پرتاب شدند. روحانیت و بورژوازی تجاری به همراه دستگاه نظامی که در جریان یورش به گروه های سیاسی چپ و انقلابی و جنگ ایران و عراق شکل گرفته بود اولیگارشسی جدیدی را تشکیل دادند. بدین ترتیب در 30 سال گذشته بلوکی مرکب از مقامات روحانی بلند پایه و فرماندهان بالای سپاه و ارتش و نیروهای امنیتی و بورژوازی تجاری شکل گرفت. اصطلاحی هست که می گوید پول پس گرفتن از ملا کار مشکلی است. تجربه نشان داد که ملا خیال پس دادن قدرت سیاسی را دارد. افشاگری اخیر عباس پالیز دار در دانشگاه ابو علی سینای همدان نشان داد که این اولیگارشسی مالی چگونه معادن و کارخانه ها و جنگل ها و زمین های کشاورزی را بین خود تقسیم کرده اند. در بیرون از این بلوک شاهد رشد بخش خصوصی هستیم که در قدرت سیاسی سهم نیست و با حسرت به تقسیم اموال می نگرد. این بخش پس از پایان جنگ ایران و عراق به دلیل نیاز هایی که به صنعت راه سازی و سد سازی و ساختمان سازی و حمل و نقل وجود داشت رشد و تکامل پیدا کرد. این بخش اگرچه در قدرت سیاسی سهم نیست ولی به دلیل ماهیت ضد کارگری اش به بورژوازی بوروکراتیک نزدیک می شود. در واقع تصویب اصل 44 را می توان به نوعی چراغ و چشمک بورژوازی بوروکراتیک به بورژوازی لیبرال دانست. اجرای سیاست های نئولیبرالی بخصوص توسط دولت احمدی نژاد، بفروشدن موسسات دولتی به بخش خصوصی، افزایش فشار بر کارگران و آزاد گذاشتن سرمایه دار ها در چپاول و استثمار افسار گسیخته به همراه سرکوب لاینقطع سندیکا ها و اتحادیه های کارگری در واقع همان چیزی

است که بورژوازی لیبرال طلب میکند . بورژوازی لیبرال سخنگویان سیاسی خود را در هیبت جبهه ملی ، نهضت آزادی ، مشارکتی ها ، حسینی و محیط و گنجی و اکثریت نگهدار و اتحادداییان می بیند .

نیاز به حزب انقلابی

در حالی که بورژوازی حاکم با استفاده از تمامی ابزار تبلیغی موجود مثل رادیو و تلوزیون ها و روزنامه ها مکان های مذهبی و ورزشی به حاکمیت خود جنبه افسانه ای مذهبی می دهد . توده های سرکوب شده در جستجوی راه حل به رسانه ها و سایت های دیگری روی می آورند که می پندارند در ضدیت با نظام حاکم هستند . این وظیفه حزب انقلابی است که با تکیه بر تنوری انقلابی و تجربیات تاریخی به این نیاز برای دانستن پاسخ بدهد . کارگر اعتصابی هفت تپه و یا قرچک و رامین و خاتون آباد از گوش دادن به رادیو فردا و بی بی سی و صدای مجاهد و تلوزیون ها و رادیو های صد تا یک غاز لوس آنجلسی چیزی فرا نخواهد گرفت . حزب انقلابی امکان فرا گرفتن و آموزش را برای کارگران فراهم می کند . در شرایطی که کارگران توسط رسانه های رژیم بمباران تبلیغاتی می شوند حزب انقلابی از نظر تنوریک به مبارزه برمی خیزد و این مبارزه را سازمان می دهد . این حزب شرایط ویژه رشد سرمایه داری در ایران در 100 سال گذشته ، علل شکست انقلاب 1357 و چگونگی متحد شدن کارگران را به مثابه یک طبقه به آنها می آموزد . متحد شدن کارگران به عنوان یک طبقه ، آنطور که اکنون میست های جدید عنوان می کنند یک پروسه خود بخودی نیست به عامل خارجی و ذهنی که همانا حزب انقلابی است نیاز دارد . اما منظور از متحد کردن طبقه کارگر تشکیل حزبی نیست که همه کارگران را در بر بگیرد . این حزب از متحد کردن پیشروترین و انقلابی ترین رهبران کارگری تشکیل می شود . این حزب باید در بر گیرنده کسانی باشد که معتقدند سوسیالیسم جامعه ایست عادلانه و باید جایگزین سرمایه داری بشود . معتقدند دولت کنونی سرمایه داری که محافظ و مدافع روابط ناعادلانه کنونی است باید جایش را به دولتی کارگری بدهد که از طریق دموکراتیک راه های ممکن شرکت مردم را در امر گرداندن کارها را ممکن کرده با قدرت از بازگشت مناسبات سرمایه داری جلوگیری کند . معتقدند این دولت که مارکس آنرا دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا می نامید تلاش خواهد کرد جامعه را به سمت سوسیالیسم هدایت کند . تنها با داشتن چنین حزبی است که می توان عناصر پیشرو طبقه کارگر را از نیاز های یکدیگر آگاه کرده ، عناصر خائن را منزوی ساخته و نیروهای بینابینی و مردد کارگران را به سمت برنامه انقلابی جلب نمود .